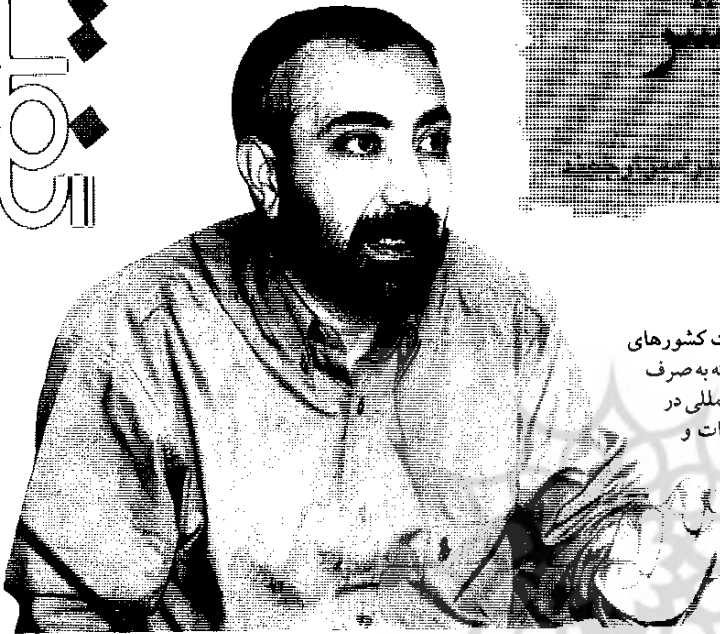


چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی ایران ببرامون حقوق بشر

در گفتگو با دکتر ایرج‌محمد حسینی

فصل دوم



اشاره:

در اردیبهشت ماه سال جاری نام جمهوری اسلامی ایران از فهرست کشورهای تحت نظارت ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد خارج شد. اما این که به صرف خروج نام کشور از این فهرست می‌توان نسبت به نگاه مثبت بین‌المللی در زمینه رعایت حقوق بشر در کشور مطمئن بود و اساساً ضروریات و چالش‌های پیش روی کشور ما در زمینه حقوق بشر چیست را با دکتر اردشیر امیر ارجمند، حقوق‌دان و رییس کرسی حقوق بشر یونسکو و دانشگاه شهید بهشتی تهران به بحث گذاشته ایم.

«ضد‌مبناگرها» هستند. در بین مبناگرها نحله‌های متفاوت و درین ضد مبناگرها هم باز، نحله‌های متفاوت وجود دارد. این چستی حقوق بشر، به نظر من، مسئله ثانویه است. آنچه که مهم است این است که ما چه چیز را حقوق بشر بدانیم. در این مورد شاید بهتر بتوانیم به توافق برسیم، چرا که اگر بخواهیم به حمایت از حقوق بشر توجه کنیم و با جدل بر سر مبنای فلسفی، اخلاقی، مذهبی و اجتماعی آن شروع کنیم، قطعاً به اتفاق نظر رسیدن بسیار دشوار می‌گردد و ما بیشتر مشغول جر و بحث‌هایی می‌شویم که شاید در نظام حقوقی موضوعه، کاربرد درجه اول ندارد، هر چند برای پیشبرد علم حقوق مفید است اما باید بین آنچه که دنیای حقوق است و دنیای حقوق نیست مرزی را قائل شویم و سعی کنیم در یک نظام حقوقی تحلیل‌هایمان را انجام دهیم، هر چند ممکن است تفکرات ما متأثر از دنیای فرا حقوقی باشد.

ما یک تعریف مقدماتی از حقوق بشر ارائه می‌کنیم، بعد شرائط تحقق حقوق بشر را در جامعه ملی مورد توجه قرار خواهیم داد؛ یعنی اینکه چگونه حقوق بشر تبدیل به یک واقعیت اجتماعی می‌شود و سپس بررسی می‌کنیم که

بشری با حقوقی متولد می‌شود که ناشی از طبیعت خاص انسان است. به هر حال، این تفکر منجر به عرفی شدن حقوق، تفکیک بین مذهب و سیاست، کلیسا و دولت، سکولاریزاسیون جامعه، محوریت عقل، مفهوم مدرن حقوق و شناسایی ارزش‌های جهانی شد که امروزه به نام حقوق بشر مطرح شده است.

من فکر می‌کنم آن چیزی که مشغله فکری ما در ایران است و از آن صحبت‌های مقدماتی شما هم برمی‌آید این سؤال اساسی است که حقوق بشر چرا در ایران با مشکل مواجه است و دلیل این مشکل یا مشکلات چیست؟ این مشکلات مربوط به نظام حقوقی ماست یا نظام بین‌المللی؟ اگر شما موافق هستید من این سؤال مقدماتی را مورد بررسی قرار دهم.

قبل از آن نمی‌خواهید مقداری در مورد چستی حقوق بشر صحبت کنید؟ چستی حقوق بشر را در همین جا بحث می‌کنم. در واقع تعریفی را از حقوق بشر ارائه می‌دهیم. اگر شما ادبیات حقوق بشر را نگاه کنید، تقریباً تعریف واحد از حقوق بشر پیدا نمی‌کنید. تعاریف از حقوق بشر، متعدد و متفاوت است؛ ما دو مکتب متفاوت در حقوق بشر داریم که «مبناگرها» و

خاستگاه و تاریخچه اولیه حقوق بشر یا به عبارتی بارقه‌های اولیه شکل‌گیری حقوق بشر را متعلق به چه دوره‌ای می‌دانید؟

در این زمینه می‌توانیم نظریات مختلفی را عنوان کنیم. اگر شما طرفدار مکتب حقوق طبیعی باشید، قطعاً بر این اعتقاد خواهید بود که یک حقوق ابدی و ازلی برای انسان وجود دارد که این حقوق بشر است و لذا از زمانی که انسان وجود داشته این حقوق هم وجود داشته است. اما شاید در بحث ما وجود خود حقوق، از اهمیت برخوردار نباشد. آن چیزی که از اهمیت اساسی برخوردار است «شناسائی» این حقوق در وهله اول و بعد «تضمین» آن است. در نتیجه، اگر شما بخواهید بگویید حقوق بشر، واقعاً متعلق به چه عصر و دورانی است، باید برگردید و آن را در اومانیزم عصر رنسانس جستجو کنید. آنچه که به نام حقوق بشر در سطح جهان کنونی مطرح است، در واقع نظریه‌های روسو و لاک است که به عنوان پدران حقوق بشر شناخته شده‌اند و دنباله روی فکر گرسیرس، هابز، پوفندروف و امثال این‌ها هستند، یعنی آنهایی که علمای مکتب حقوق طبیعی مدرن قلمداد می‌شوند. براساس این نظریه، انسان مستقل از اراده الهی و اراده

چرا ما مشکل داریم. آیا مشکلات "درون نظام حقوقی" است یا "برون نظام حقوقی"؟ به نظر می‌رسد که حقوق بشر مجموعه‌ای از ارزش‌ها و قواعدی است که در یک برهه تاریخی، وجدان جمعی یک جامعه آنها را لازمه شأن انسان تلقی می‌کند و همه در درجه اول دولت، ملزم به رعایت آنها و همچنین ملزم به اتخاذ تدابیر لازم، جهت رعایت آنها از طرف همگان است. در اینجا ما نخواستیم ریشه‌های فلسفی، اعتقادی، مذهبی و دینی حقوق بشر را مورد توجه قرار دهیم، هرچند که شایان توجه هستند بلکه می‌خواهیم ببینیم در یک برهه تاریخی در یک جامعه، وجدان جمعی آن جامعه چه چیزی را به عنوان حقوق بشر تلقی می‌کند. برای اینکه حقوق بشر تحقق پیدا کند چند شرط وجود دارد. اولین شرط این است که حق تعیین سرنوشت شناسایی شود. یعنی اینکه اصولاً کرامت انسان به رسمیت شناخته شود. بنابراین این، اول باید حق تعیین سرنوشت شناسایی شود.

حقوق بشر مجموعه ارزش‌ها و قواعدی است که در یک برهه تاریخی وجدان جمعی یک جامعه آنها را لازمه شأن انسان تلقی می‌کند و همه در درجه اول دولت، ملزم به رعایت آنها و همچنین ملزم به اتخاذ تدابیر لازم، جهت رعایت آنها از طرف همگان است.

دوم اینکه ما یک نظام حقوقی داشته باشیم؛ سوم اینکه در این نظام حقوقی، حقوق بشر جایگاه مناسب داشته باشد؛ چهارم بعد از اینکه این حقوق را مشخص کردیم و جایگاه مناسب برای آن تخصیص دادیم ضمانت‌های لازم برای اجرای آن وضع کنیم یعنی ساز و کارهای لازم برای تضمین آن تدارک ببینیم. در اینجا وقتی ما از تعریفی که ارائه دادیم حرکت کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که مشکل ما یا هر دولت دیگری با بحث حقوق بشر از دو بعد قابل بررسی است. در یک جامعه ملی، نظام حکومتی و حقوقی اصولاً نباید مشکلی با حقوق بشر، یعنی ارزش‌های معنوی و وجدان جمعی داشته باشد اما گاهی اوقات است که نظام حقوقی با ارزش‌های بنیادی و وجدان جمعی جامعه مشکل دارد. گاهی اوقات هم هست که شما در جامعه‌ای هستید که ارزش‌ها و قواعدی که منشأ وضع مقررات شده با وجدان جمعی مطابقت دارد ولی این وجدان جمعی با نظام

بین‌المللی، هماهنگی کامل را ندارد یعنی اینکه نظام بین‌المللی ارزش‌ها و قواعدی را مورد شناسایی قرار داده که کاملاً منطبق با قواعد و ارزش‌های مورد شناسایی و تضمین آن جامعه نیست. تنها در این مقطع است که شما می‌توانید بحث نسبیته فرهنگی را مطرح کنید، یعنی بگوئید که اگر جامعه ما با حقوق بشر مشکل دارد، این مشکل ناشی از نظام بین‌المللی حقوق بشر است و ما در درون جامعه خود با حقوق بشر مشکل نداریم؛ یعنی در درون جامعه احساس اینکه حقوق انسان‌ها نقض می‌شود یا نظام حقوقی ما به نحوی شکل گرفته که مغایر با حقوق انسانها و حقوق شهروندان است، وجود ندارد. اما ارزش‌های بنیادی این جامعه با برخی از ارزش‌های جهانی شناخته شده کاملاً هماهنگی ندارد و لذا مورد انتقاد قرار می‌گیرد که چرا حقوق بشر را رعایت نمی‌کند. اگر من بخواهم که وضعیت خودمان را ترسیم کنم به نظر من مشکل ما مربوط به درون جامعه است. یعنی حالت اول.

در وهله اول ما در دو قسمت مسئله را مطرح می‌کنیم. (۱) مشکلی که نظام حقوقی ما با وجدان جمعی جامعه دارد یعنی مشکلات درون نظام حقوقی ما (۲) مشکلات مربوط به نظام حقوقی ما با نظام بین‌المللی حقوق بشر. اگر شما بخواهید از رعایت حقوق بشر در یک جامعه صحبت کنید باید سراغ اصل حاکمیت قانون بروید. به عبارت دیگر، امروزه، اصل حاکمیت قانون از عداد حقوق بشر است و هم شرط لازم تحقق حقوق بشر است، یعنی اگر اصل حاکمیت قانون استقرار نیافته باشد و دولت قانون مدار در جامعه‌ای وجود نداشته باشد، در آن جامعه ملی، حقوق بشر نمی‌تواند وجود داشته باشد. فراموش نکنیم که سازمان‌های بین‌المللی هم اصولاً وقتی در زمینه حقوق بشر مداخله می‌کنند که درون آن اجتماع احساس نقض حقوق بشر وجود داشته باشد و علاوه بر آن، اموری که در جامعه می‌گذرد مغایر با موازین بین‌المللی حقوق بشر باشد، در غیر این صورت جامعه بین‌المللی وارد نمی‌شود و مداخله نمی‌کند. اگر جامعه‌ای با خودش در صلح باشد سازمان‌های بین‌المللی دلیلی برای مداخله ندارند. اصل حاکمیت قانون، زمینه ساز ایجاد صلح در درون جامعه است، بنابراین باید اصل حاکمیت قانون وجود داشته باشد. اگر ما بخواهیم نظام حقوقی مان را مورد توجه قرار دهیم و درست دقت کنیم، مشکل حقوق بشر در ایران در واقع آسیب شناسی نظام حقوقی ایران است، چراکه نظام حقوقی ما یک نظام حقوقی سامان یافته نیست. شاید شما این سؤال را

مطرح کنید که ما دارای نظام حقوقی هستیم یا نه. خوب حالا منظور چیست؟ شما اگر تک تک معضلات حقوقی مان را نگاه کنید آن چیزی که فکر جامعه ما را به خودش مشغول می‌کند و معمولاً از خلال آنهاست که بحث رعایت حقوق بشر، دموکراسی و... مطرح می‌شود این که مثلاً فرض کنید آیا انتخابات، انتخابات عادلانه هست یا نه؟ آیا شورای نگهبان در رد صلاحیت‌هایی که می‌کند موازین قانونی را رعایت می‌کند یا نه؟ حقوق شهروندان را رعایت می‌کند یا نه؟ آیا مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی وقتی محدودیتی ایجاد می‌کند در رابطه با اینترنت و... در بعد اطلاع‌رسانی، حقوق شهروندان را نقض می‌کند یا نه؟ آیا مجمع تشخیص مصلحت نظام یا شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌تواند قانون وضع کند و آیا وضع قانون از جانب مجمع تشخیص مصلحت نظام، مغایر با حقوق شهروندان در مشارکت اداره عمومی نیست؟ آیا آنها نیستند که باید نمایندگان مجلس را انتخاب کنند و نمایندگان مجلس بیان کننده خواسته‌های آنها باشند؟ یا فرض بفرمایید نظارتی را که شورای نگهبان بر مصوبات مختلف می‌کند، مصوبات مربوط به شکنجه، جرم سیاسی، مطبوعات و یا بحث صلاحیت دادگاه‌های هیأت منصفه، نوع مجازات‌ها و غیره. اگر همین‌ها را نگاه کنید یک فهرست طولانی می‌شود. شاید بیش از ۶۰ چالش در نظام حقوقی ما ببینید، ولی همه این‌ها حول یک محور می‌چرخند و آن همان محور اساسی «حاکمیت قانون» و ابعاد مختلف آن است که ارتباط عمیق با حقوق بشر پیدا می‌کند.

منظورتان از اصل حاکمیت قانون چیست و چرا ما با آن مشکل داریم؟ اصل حاکمیت قانون، یعنی اینکه یک دولت تحت نظارت قواعد کلی از پیش مستقر تحت نام قانون باشد؛ یعنی اینکه تمام دستگاه‌های حکومتی و مردم، تحت حاکمیت قواعد کلی از پیش مستقر باشند. به عبارتی دیگر، محدود کردن قدرت دولت توسط قواعد حقوقی. در عین حال، اصل حاکمیت قانون در سه وجه قابل تعریف است و سه لایه دارد؛ این سه وجه و سه لایه باهم تضادی ندارند ولی سیمای مختلف یک دولت قانون مدار هستند. اولین لایه، دولت قانون مدار صوری است یعنی این که شما باید یک نظام حقوقی داشته باشید. به عبارت دیگر دولت قانون مدار صوری یعنی نظام حقوقی. نظام حقوقی یعنی چه؟ یعنی اینکه شما منابع متعددی داشته باشید و بین منابع متعدد، سلسله مراتب وجود داشته باشد و هر قاعده، تحت نظارت قاعده مافوق شکل گیرد؛ به این نظام حقوقی می‌گویند. برای

اینکه شما دولت قانون مدار صوری داشته باشید نیازمند منابع متعدد هستید که باید بین آنها هم سلسله مراتب باشد و هم سلسله مراتب تضمین شود و تضمین سلسله مراتب معمولاً از طریق نظارت قضائی صورت می‌گیرد. یعنی بهترین و مؤثرترین نظارت نظارت قضائی است حتی اگر تنها نظارت نباشد. حالا نظام حقوقی ما با این دولت قانون مدار چه رابطه یا مشکلی دارد؟ اگر بخواهید که حداقل امکان تضمین حقوق بشر در یک جامعه فراهم شود باید دولت قانون مدار، حداقل در بعد صوری آن، ایجاد شود. هر قدر که سلسله مراتب و نظارت‌های شما کامل‌تر و مؤثرتر باشد دولت قانون مدار در بعد صوری توسعه یافته‌تر است، هر قدر که سلسله مراتب نامشخص‌تر و مبهم‌تر باشد و هر قدر که نظارت‌ها محدودتر و غیر مؤثرتر باشد دولت قانون مدار در بعد صوری ناکارآمدتر و عقب مانده‌تر خواهد بود.

در ایران، ما این مشکل را داریم که دولت قانون مدار حتی در بعد صوری اش، یعنی لایه اول، از توسعه یافتگی کافی برخوردار نیست. یعنی سلسله مراتب منابع حقوقی در کشور ما مشخص نیست به علاوه نظارت‌هایی که صورت می‌گیرد نظارت‌های مؤثری نیست. نظارت‌های متعددی وجود دارد ولی مؤثر نیست. الآن منابع متعددی داریم؛ قانون اساسی از خود قانون اساسی، قانون عادی و آئین نامه و تصویب نامه‌های دولت نام برده است. اما ما در حال حاضر، با ظهور یک دسته مراجع جدید روبرو هستیم که با حقوق شهروندان ارتباط کاملاً مستقیم دارند، در عین حال جایگاهشان در قانون اساسی مشخص نیست، شان مصوباتشان مشخص نیست و رابطه سلسله مراتبی آنها با سایر منابع مشخص نیست. شما سیاست‌های کلی نظام را در نظر بگیرید که بحث بسیار مهم در ایران است و تأثیر بسیار مستقیمی بر حقوق شهروندان خواهد داشت. چرا؟ چون می‌تواند یک فیلتر جدیدی بر مصوبات مجلس یعنی نمایندگان مردم یعنی حق مشارکت مردم (به موجب اصل ۶ قانون اساسی) باشد. زیرا در اصل ۶، اصل اولی یعنی حق تعیین سرنوشت شناسایی شده، و مقرر گردیده که: اداره امور کشور باید با اتکا به آرای عمومی صورت گیرد و این اصل از اصول تغییر ناپذیر جمهوری اسلامی است. وقتی شما آمدید و مردم را از حق مشارکت محروم کردید یا آن را محدود کردید، آن هم از طریق فیلترهایی که یا جایگاهی در قانون اساسی ندارند و یا اساساً محدوده، نحوه و ساز و کار عملشان مشخص نیست، یک

محدودیت اساسی را برحق تعیین سرنوشت و زیر مجموعه آن که حقوق بشر است وارد کرده‌اید. می‌خواهم توجه شما را به این نکته اساسی جلب کنم که مشکل حقوق بشر در ایران به نقصان نظام حقوقی ارتباط دارد. ما پیش از اینکه بگوئیم، فرض کنید، مواد ۶ و ۳ و ۲ و ۱ اعلامیه حقوق بشر یا میثاق حقوق مدنی و سیاسی چه تضادی با مجموعه مقررات ما دارد، باید یک بحث سیستماتیک را انجام دهیم، یعنی ریشه‌های اساسی را بیابیم، ریشه‌های بسیاری از مشکلات اساسی در ناهماهنگی نظام حقوقی ما خوابیده است. آن چیزی که باید اساساً در مورد آن فکر شود ناهماهنگی نظام ماست که در اینجا می‌خواهم به آن توجه کافی شود.

برای ایجاد هماهنگی در نظام حاکم راهکارهای اجرائی هم دارید؟

بله، راهکارهای اجرائی هم دارد.

هدف اصلی ما هم در این گفتگو، بررسی راهکارهای اجرائی است؟

بله، به راهکارهای اجرائی هم فکر کرده‌ایم. اما در اینجا مشکل اساسی ما چیست؟ مجمع تشخیص مصلحت نظام را داریم با سیاست‌های کلی و حل معضلات نظام. به هر حال این مجمع به وضع مقررات مبادرت کرده، و تعدادشان هم کم نبوده. شما مواجه هستید با مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مواجه هستید با تصمیماتی که ادعا می‌شود شورای عالی امنیت ملی اتخاذ کرده و مراجع دیگری که نیاز نیست در موردش به تفصیل بحث شود. الآن ما چند مرجع اصلی داریم که مبادرت به اتخاذ تصمیماتی موردی یا وضع مقررات کلی می‌نمایند که گاهی اوقات مشخصاً با حقوق شهروندان و حقوق بشر ارتباط مستقیم دارد یعنی صرفاً جنبه درون تشکیلاتی ندارد.

فرض بفرمایید که اگر شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوبه‌ای داشته باشد در نحوه استفاده از وسایل ارتباط جمعی یا اینترنت، این مصوبه ارتباط مستقیمی با حقوق شهروندان و بشر دارد و این سؤال مطرح می‌شود که آیا اساساً شورای انقلاب فرهنگی مرجع قانون‌گذاری هست؟ آیا می‌تواند در زمینه آزادی‌ها که اصولاً در صلاحیت مجلس است وارد شود و مقررات وضع کند؟ قلمرو صلاحیت هر کدام از این دو مرجع، یعنی مجلس و شورای عالی انقلاب فرهنگی چگونه است؟

اینها همه مسئله است. آیا شورای نگهبان می‌تواند مصوبات مجلس را در مثلاً زمینه حقوق فرهنگی به علت مغایرت با مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مغایر با قانون اساسی و یا شرع تشخیص بدهد؟ آیا این امکان

پذیر هست یا نه؟ یک نظام حقوقی باید پاسخ روشن و صریح برای این سؤالات داشته باشد. اگر شما نتوانید یک سلسله مراتب مشخص را بین این منابع ایجاد کنید، نمی‌توانید نظام حقوقی داشته باشید. استقرار دولت قانون مدار صوری و نظام حقوقی مستلزم آن است که سلسله مراتب را به طور کامل تبیین کنید.

بفرمائید که چه مرجعی می‌تواند این کار را انجام دهد؟

این کار اصولاً در قانون اساسی انجام می‌شود. در عین حال رویه حکومتی هم در آن نقش دارد رویه حکومتی که در تضاد با وجدان جمعی نبوده و متکی بر زیر ساخت‌های سنگین اجتماعی، سیاسی باشد. اما هنگامی که رویه حکومتی یعنی عملکرد دستگاه حکومتی با جامعه فاصله بگیرد، یعنی با افکار عمومی جامعه فاصله بگیرد، آن رویه معمولاً منطبق با خواست عمومی نخواهد بود و مشروع تلقی نمی‌شود.

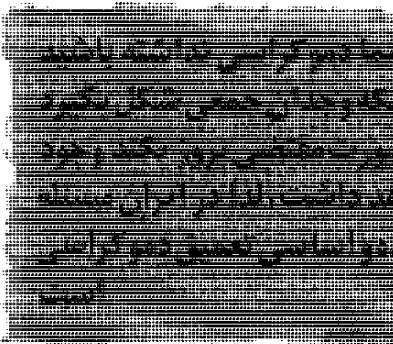
اگر ارتباط بین رویه حکومتی و جامعه

شاکله آن حفظ شود آن عملکرد مانند خود قانون اساسی محسوب می‌شود و اگر فاصله داشته باشد تضاد خواهیم داشت. ما در قوانین اساسی کشورهای دیگر در سطح جهان موردی نداریم که تمام مشکلاتش در قانون اساسی حل و فصل شده باشد. بسیاری از مسائل در قانون اساسی، حل و فصل نشده اما رویه حکومتی مورد قبول واقع شده چون با زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی مناسب است. مثلاً در قانون اساسی آمریکا حدود وظایف و اختیارات رییس جمهور کاملاً مشخص نشده است ولی در مواردی که در این خصوص بین قوای مختلف اختلاف ایجاد شد، چون رویه حکومتی یعنی راه حل نهایی منطبق با زیر ساخت‌های سنگین اجتماعی، سیاسی بود، مورد پذیرش وجدان جمعی قرار گرفت و بحران ایجاد نشد. به عبارت دیگر، رویه حکومتی مناسب می‌تواند قانون اساسی ناقص یا ناکامل را تبدیل به موجودی زنده نماید که کمبودهای خود را رفع می‌کند و

متناسب با محیط خود تحول می‌یابد. برعکس، رویه حکومتی نامناسب، کاستی‌های یک قانون اساسی نسبتاً خوب را هم بزرگ کرده و انسداد ایجاد می‌کند. در رویه حکومتی مادمعی زیاد است هر کس می‌گوید که من صلاحیت رسیدگی را دارم. اشکال ندارد.

نهایت مرجعی خاص باشد و مسئول این هماهنگی، مشخص‌تر باشد؟

چرا، این سؤال شما ماهیتاً همان سؤال فعلی است. همانطور که گفتیم، در هر قانون اساسی، مراجعی مشخص شده است. اما مشکل همیشه از طریق تصمیمات این مراجع حل نمی‌شود. یعنی بحث دو جنبه دارد: جنبه ساختاری و جنبه محتوایی. از جنبه ساختاری باید رابطه بین قوا و سازمانهای حکومتی مشخص باشد و یک سیستم را ایجاد کند. تأکید می‌کنم یک سیستم را ایجاد کند. نحوه تعامل منطقی بین سازمانها حکومتی و رابطه آنها با مردم باید از طریق قانون اساسی یا به مدد رویه حکومتی مشخص و نهادینه



شود. اما وجود مراجع مشخص با تکالیف مشخص همیشه مانع ایجاد مشکل نمی‌گردد. چون ممکن است اصولاً تفاسیر، اقدامات و تصمیمات خود این مراجع مورد اشکال باشد (بعد محتوایی). به عبارت دیگر، در هر نظامی باید برای حفاظت از حقوق مردم در مقابل هر قوه یا سازمانی، مکانیزم حمایتی وجود داشته باشد ولی در عین حال باید در مقابل کل نظام هم بتوان از حقوق مردم دفاع کرد. یعنی ساز و کارهایی برای دفاع از مردم نه فقط در مقابل تک تک قوای سازمانی بلکه کل نظام هم وجود داشته باشد و تقریباً همه قبول دارند که ضمانت‌نهایی، افکار عمومی است. می‌خواهم بگویم فقدان یک سیستم هماهنگ صرفاً ناشی از مشکلات ساختاری نیست. ما با برخی مشکلات ساختاری مواجه هستیم ولی به نظر آنچه باعث می‌شود نتوانیم یک سیستم هماهنگ ایجاد کنیم نحوه عمل دستگاههایی است که براساس اصول ثابت و یکسان و

همگون عمل نمی‌کنند. اگر دستگاههای حکومتی ما بر مبنای اصول دموکراتیک حرکت کنند، مشکلات ساختاری از چنان وزنی برخوردار نیستند که انسداد ایجاد کنند بنابراین راه حل مطلوب و نتیجه بخش این نیست که بصورت مستمر مرجعی را بر فراز مرجع دیگر خلق کنیم. اگر رئیس جمهور، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام یا قوه قضاییه از خلأ قانون اساسی استفاده کنند و تفاسیری ارائه کنند یا اقداماتی انجام دهند که با وجدان عمومی منطبق نباشد، انسداد ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، رابطه بین دستگاهها از حالت ارگانیک تبدیل به رابطه مکانیکی می‌گردد و همدیگر را قفل می‌کنند.

در پاسخ به پرسش شما می‌گویم لازم نیست که بصورت مستمر مرجعی را بر فراز مراجع دیگر خلق کنیم. مسئله اصولاً هنگامی ایجاد می‌شود که نهادهای مختلف ادعاهای مختلفی دارند که با یکدیگر قابل جمع نیست. دستگاههای حکومتی متعددی وجود دارد، هر کدام، وقتی قانون اساسی در موردی تکلیف را به صورت روشن مشخص نکرده، ادعایی می‌کنند و از این ادعاها راه حلی خارج می‌شود؛ ولی راه حلی که خارج می‌شود در صورتی که منطبق با زیرساخت‌های اجتماعی باشد پذیرفته و نهادینه می‌گردد. مسئله این نیست که مدعی زیاد است، پس ندارد. در این گونه توسعه حقوق اساسی و حقوق بشر از طریق رویه حکومتی هر نهادی ادعایی دارند، از کنار هر ادعا راه حلی خارج می‌شود ولی راه حل نهایی مطابق با زیرساخت‌های اجتماعی است یعنی افکار عمومی آن را مورد پذیرش قرار می‌دهد. اگر شورای نگهبان یا مجمع تشخیص مصلحت نظام یا رئیس جمهور یا قوه قضاییه از این خلأ قانون اساسی استفاده کنند و تفاسیری ارائه کنند که این تفاسیر منطبق با وجدان عمومی نیست نباشد انسداد ایجاد می‌شود...

اما سخنگوی این وجدان جمعی چه مرجعی است؟

وجدان جمعی اساساً باید ساخته شود، یعنی باید شرایط ایجاد و بروز وجدان جمعی را فراهم کرد. برای ایجاد وجدان جمعی باید امکان گفتگو بین اجزای جامعه را فراهم کرد. در غیر این صورت، هر گروه و هر شخصی سعی می‌کند ایده و نظر خود را به عنوان وجدان جمعی به جامعه و دیگران تحمیل کند. وجود مطبوعات آزاد، شرط اول ایجاد وجدان جمعی و بروز آن است. در یک جامعه دموکراتیک نماد وجدان جمعی، نمایندگان ملت هستند که از طریق آنها وجدان جمعی

در قالب ارزش‌ها لباس قانون برتن می‌کنند. در رابطه با تعهدات بین‌المللی حقوق بشر ایران خواستم این سؤال را مطرح کنم که وقتی به بحث حاکمیت قانون پرداختید، فرمودید که باید قوانینی مستقر باشند و در پایه دیگر،

این قوانین توسط یک نظام حقوقی تضمین شوند. این سؤال مطرح است که الان در بررسی این دو پایه حاکمیت قانون، واقعا مشکل ما در پیوستن به کنوانسیونهای بین‌المللی چیست؟ یا به عبارت دیگر مشکل ما آیا همان قانون مستقر است؟ آن ارزش‌های قانونی است یا اینکه نه مشکل ما همانطور که فرمودید بیشتر متمرکز بر فقدان نظام حقوقی است؟ می‌خواهم این را بگویم که وقایع بسیار زیادی در جامعه وجود دارد، کنوانسیونهای حقوق بشر از جمله کنوانسیونهای حقوق زنان، الان این سؤال مطرح است که باتوجه به حاکمیت قانون مشکل ما در پیوستن به این کنوانسیونهاست؟ صرف پیوستن به کنوانسیون، موجب تضمین حقوق بشر نمی‌شود. مقطعی از تاریخ، فشار سازمان ملل متحد بر این بود که حقوق بشر را توسعه دهد و سعی کند تعداد بیشتری از کشورها به عضویت کنوانسیون‌های حقوق بشر درآیند. در آن مقطع بحث توسعه حقوق بشر مطرح بود. ولی این بحث قطعاً منجر به تضمین رعایت حقوق بشر نمی‌شود سازمان ملل متحد در مرحله بعد توجه خاص به تضمین حقوق بشر و ایجاد ساز و کارهای نظارتی کرد. ما الان کنوانسیون‌های متعددی داریم که بسیاری از کشورها عضو آن شده‌اند و برخی از کشورها شاید اهمیتی چندانی برایشان نداشته باشد یعنی به راحتی عضو این کنوانسیون‌ها می‌شوند ولی چقدر آن را اجرا می‌کنند؟ بسیار کم. گاهی از ابتدا اراده و قصد رعایت و اجرای آنها را ندارند. بنابراین هر چند پیوستن به کنوانسیونهای بین‌المللی قدم بسیار مؤثری است ولی قدم اول است. اجرای کنوانسیونها و برخورد با موارد نقض آنها اهمیت دارد. اجرای کنوانسیون هم به



نظام حقوقی کشور بر می‌گردد. توجه داشته باشید سازمان‌های بین‌المللی، وقتی در امر حقوق بشر مداخله می‌کنند که خود آن کشورها توانایی تضمین آن را نداشته باشند یا اینکه نخواهند.

این چه معنی می‌دهد؟ رفتارهای بین‌المللی را چگونه می‌توان تعبیر کرد؟

رای نیاوردن قطعنامه به معنی این نیست که از نظر سازمان ملل متحد و جامعه بین‌المللی مشکلات رعایت حقوق بشر در ایران کاملاً حل شده و هیچ انتقادی وارد نیست.

گفتند که فعلاً نظارت ویژه لازم نیست، ممکن است که فردا دوباره نظارت ویژه لازم شود. توجه داشته باشید که این رای نیاوردن هم به معنای اینکه ایران مشکلی با حقوق بشر ندارد نیست. ولی اگر سیر منطقی بحث را دنبال کنیم خواهیم گفت که چه می‌شود که سازمان‌های بین‌المللی مداخله می‌کنند و در چه مداخله آنها به چه عواملی بستگی دارد. مثلاً فرض کنید چرا کشوری مانند عربستان سعودی که نقض حقوق بشرش خیلی بیشتر از ایران است، کمتر مورد ایراد قرار می‌گیرد. دلایل چیست؟ صرفاً سیاسی است یا دلایل غیر سیاسی هم دارد؟

قوانینی که نمایندگان مردم به تصویب می‌رسانند در نهایت نباید با شرع و قانون اساسی در تعارض باشد. اگر در برهه‌ای اکثریت جامعه به آن سمت حرکت کنند که بر فرض در مورد ارث زن و مرد یا شهادت زن و مرد خواستار تغییراتی شوند که به ظاهر با این شرع در تعارض هستند آن را چطور می‌شود در قالب این سیستم حل کرد؟

این سؤال مربوط به وجه دوم قانون مداری یعنی قانون‌مداری ماهوی می‌گردد که در آن حالت، اگر وجدان جمعی یعنی ارزش‌های مورد قبول عموم با قانون مغایر باشد یعنی

شما با حقوق بشر مشکل دارید.

بحث ما بحث مقررات قانونی نیست، بلکه آنچه هست که جامعه آنها را قانون تلقی می‌کند، به هر حال قانون یک جنبه واقعی دارد و یک امر اجتماعی است چیزی که در جامعه اجرا نشود و مقبول نباشد و رعایت نشود قانون به معنی ماهوی تلقی نمی‌شود. این بحث وجه دوم و صورت پیشرفته قانون مداری است.

مقصود این است که قانون هم باید مشروعیت داشته باشد و هم مقبولیت با تأکید بر روی مقبولیت؟

ممکن است مراجع قانون‌گذاری مصرح در قانون اساسی طبق آیین قانون‌گذاری و با رعایت کامل آن مبادرت به وضع قواعد کلی کنند. از نظر صوری، این مصوبات قانون هستند. اما اگر قواعد وضع شده منطبق با وجدان جمعی و ارزش‌های مقبول جامعه نباشد یا با آنها در تعارض باشد، از نظر ماهوی قانون تلقی نمی‌شود.

ممکن است قاعده‌ای مشروعیت داشته باشد یعنی اینکه زمانی از طریق آن فرایندها و آئینی که در قانون اساسی برای وضع قانون است تصویب شده و سیر قانونی خود را گذرانده باشد، ولی الآن چون منطبق بر وجدان جمعی نیست، دیگر قانون محسوب نمی‌شود. تفاوت دولت قانون مدار ماهوی و دولت قانون‌مدار صوری در این است. لایه اول یعنی دولت قانون‌مدار صوری را بررسی کردیم و دیدیم که سلسله مراتب روشن بین منابع نداریم یعنی در اولین قدم که خود نظام حقوقی است مشکل داریم. اما در تضمین مقررات هم مشکل داریم یعنی سلسله مراتب وجود داشت ما باز هم با مشکل روبرو بودیم. زیرا همانطور که اول بیان کردم علاوه بر سلسله مراتب بین منابع باید نظارت مؤثر بر رعایت این سلسله مراتب هم وجود داشته باشد. نظارت‌های ما نظارت‌های بسیار متعدد و ناکارآمد است. در عین حال بسیاری از اعمال وجود دارد که اصلاً نظارتی روی آن صورت نمی‌گیرد. نظارت بر مصوبات مجلس از طریق شورای نگهبان صورت می‌گیرد، اما شما نگاه کنید مصوباتی نظیر مصوبات شورای عالی امنیت ملی تحت هیچ نظارت مؤثر از نظر رعایت قانون اساسی و حقوق ملت قرار ندارد و این در حالی است که عده‌ای معتقدند از طریق مصوبات این شورا می‌توان برای مردم و اشخاص خصوصی (چه حقیقی و چه حقوقی) ایجاد تکلیف کرد.

و حتی منتشر نمی‌شود.

بحث منتشر نشدن را جایی دیگر مطرح می‌کنیم. شورای عالی انقلاب فرهنگی هم به همین طریق، که حتی امضای رهبری را

هم نیاز ندارد. مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام هم فقط در چارچوب اصل ۱۱۰، نظارت رهبر را دارد و هیچ نظارت دیگری ندارد. از نظر رعایت حقوق مردم مندرج در قانون اساسی هیچ نظارتی اعمال نمی‌شود. یعنی ما با سلسله‌ای از مصوبات مواجه هستیم که نظارتی بر آنها اعمال نمی‌شود. دیوان عدالت اداری در مورد شورای عالی انقلاب فرهنگی جسارت به خرج داده و گفته است اگر خارج از حدود صلاحیت چیزی را تصویب کند مردم حق مراجعه به دیوان عدالت اداری را دارند و این دیوان می‌تواند این گونه مصوبات را ابطال کند. ما دانشجویان بسیاری داشتیم که معتقد بودند حقوقشان نقض شده و دستشان به جایی بند نبود و شورای عالی انقلاب فرهنگی معتقد بود که بر اساس مصوبه‌ای که تصویب کرده مصوباتش در حکم قانون است و دیوان عدالت اداری حق نظارت بر آنها را ندارد.

به این ترتیب، بحث نظارت ما هم بحث کاملاً ناکافی است که باید در این زمینه هم

سیستم نظارتی را پیشرفت دهیم به صورتی که نظارت هم گسترده و هم مؤثر باشد. از این‌ها راهکارهای عملی درمی‌آید؛ از جمله اینکه شما نقش دیوان عدالت را گسترش دهید مثلاً شورای عالی انقلاب فرهنگی و... حق قانون‌گذاری ندارند. اما حالا بپردازیم به وجه دوم قانون‌مداری یعنی قانون مدار ماهوی. در دولت قانون مدار صوری گفته شد که باید همه دستگاهها تابع مقررات از پیش مستقر باشند اما با این که این قانون چیست و محتوایش چیست کاری نداشته‌ایم. اما در دولت قانون مدار ماهوی با محتوای قواعد کار داریم این قواعد باید منطبق با نظام ارزشی مورد قبول جامعه باشد، یعنی باید منبعث از نظام ارزشی مورد قبول جامعه باشد و حداقل نباید مغایر با این نظام ارزشی باشد. اینجاست که نقش وجدان جمعی، اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند؛ یعنی شما وقتی می‌توانید بگویید ما دارای یک دولت قانون مدار ماهوی هستیم که در آن تمام

اشخاص و سازمان‌های دولتی تابع قوانین و مقررات از پیش مستقر باشند و این مقررات در کل مغایر با وجدان جمعی جامعه نباشند و منطبق بر نظام ارزشی مورد قبول جامعه باشند. نمی‌خواهم به تفصیل بحث کنم. در دولت قانون مدار ماهوی، قانون دارای برخی ویژگی‌های ذاتی است. انطباق با نظام ارزشی جامعه یکی از این ویژگی‌ها است. یکی دیگر از ویژگی‌های قانون، امکان اطلاع همگان از آن است. یعنی هر شهروند باید به وضعیت حقوقی خود اشراف داشته باشد. رفتار خود را براساس آن تنظیم کند. لذا این مقررات باید واضح، روشن و قابل درک باشند و منتشر نیز بشوند. مصوبه‌ای که منتشر نشود نمی‌تواند موجب تکلیف برای شهروند گردد. شهروند در قبال آن به دستگاه‌های حکومتی پاسخگو نیست و عدم رعایت آن نمی‌تواند موجب مجازات شهروند گردد یا به حقوق مالی او لطمه وارد کند.

آیا ممکن است ما یک نظام حقوقی داشته باشیم و این نظام حقوقی در داخل خودش مشکلی با حقوق بشر نداشته باشد ولی در صحنه بین‌المللی داشته باشد؟ مثلاً می‌گویید در قانون اساسی ما آمده که قوانین باید منطبق با شرع باشد در واقع ما این طور می‌گوییم که وجدان جامعه ما یک وجدان مذهبی است و رعایت قوانین شرعی را لازم می‌داند. اگر یک وجدان جمعی در جامعه‌ای وجود داشته باشد و قانونی در مجلس تصویب شد و شورای نگهبان آن را مغایر با شرع تشخیص داد مورد قضاوت افکار عمومی قرار می‌گیرد و این افکار عمومی قبول می‌کند که این مغایرت وجود داشته بنابراین بهتر است قانون تصویب نشود.

اگر پاسخ افکار عمومی مثبت باشد هیچ اشکالی وجود ندارد؛ یعنی قواعد حقوقی توجیه پذیر است، مشروع هم هست، چون مورد قبول جامعه شماست. شما می‌گویید هر چند که در نظام بین‌المللی حقوق بشر،

زن و مرد باهم برابر هستند اما در این جامعه ما قبول داریم. یعنی یک اکثریت بسیار قوی و قاطع که وجدان جمعی را ایجاد می‌کند قبول دارد که زن و مرد باهم برابر نیستند، پس در اینجا معضل حقوق بشر ندارید؛ چون در واقع در این جامعه احساس بی‌عدالتی وجود ندارد و احساس نقض حقوق بشر به طور جدی در این جامعه وجود ندارد و یک گروه اپوزیسیون (مخالف فعال و مطالبه کننده) وجود ندارد.

پس بنابراین شما مشکلی در داخل ندارید. معمولاً در این مقاطع سازمان‌های بین‌المللی خیلی حساس نیستند، حتی اگر این مقررات مغایر با نظام بین‌المللی باشد فعالیت قابل توجهی را انجام نمی‌دهند. برخورد خیلی شدیدی را انجام نمی‌دهند چون معتقدند این نظام از یک مشروعیت برخوردار است. حق تعیین سرنوشت وجود داشته، مردم حق تعیین سرنوشت داشتند و این چنین انتخاب کردند و هر چند این سازمان‌های بین‌المللی با انتخاب آنها موافق نیستند و شاید برخوردهایی را انجام دهند ولی آنقدر جدی نیست. تنبیهات بدنی را فرض کنید. اگر جامعه ما تنبیهات بدنی را کلاً قبول داشته باشد شما در داخل جامعه‌تان با تنبیهات بدنی به عنوان یکی از موارد نقض حقوق بشر مواجه نیستید. اگر که بحث تفاوت حقوق زن و مرد، واقعا در وجدان جمعی جامعه جا گرفته باشد شما ممکن است که مشکلی نداشته باشید. البته وجدان جمعی جامعه ثابت نیست ممکن است که تغییر کند یعنی عده‌ای ممکن است در اقلیت باشند در جامعه کار می‌کنند و افکار عمومی را مطابق با نظرات خودشان تغییر می‌دهند و این حق هر فرد و گروه اجتماعی است. ممکن است وجدان جمعی در یک زمان یک جور و در زمان دیگر، جور دیگری باشد. به خاطر همین، در تعریفی که دادم گفتم اگر در یک مقطع از زمان وجدان جمعی تغییر پیدا می‌کند، نظام حقوقی هم باید تغییر کند.

پس به این ترتیب، نظارت بین‌المللی هم ممکن است ثابت و دارای نظام معین نباشد یعنی به نسبت تغییر وجدان جمعی، مدام این نظارت دستخوش تعریف و ابعاد متغیر می‌شود. پس در این تغییر مستمر خیلی تبعیض‌ها می‌تواند عادی تلقی شود؟

خیر. عادی نمی‌شود. از ابتدا هم نظام بین‌المللی حقوق بشر چیز ثابتی نبوده اگر حقوقی را که مورد شناسایی بوده نگاه کنید می‌بینید که در طول زمان توسعه پیدا کرده است. اول اندک بوده بعداً تعداد این حقوق زیاد شده، توسعه پیدا کرده، مکانیزم‌هایی که وجود داشته اندک بوده، بعداً توسعه پیدا کرده نظام بین‌المللی هم توسعه پیدا می‌کند؛

یعنی خیلی از چیزهایی که امروزه در نظام بین‌المللی، مغایر حقوق بشر تلقی می‌شود ممکن است ۵۰ سال پیش مغایر تلقی نمی‌شد و وجدان جمعی چه ملی و چه بین‌المللی تغییر پیدا می‌کند هیچکدام ثابت نیستند. امروزه در بسیاری از جوامع، وجدان جمعی ملی تحت تأثیر وجدان جمعی بین‌المللی تحول یافته است.

برگردیم به سیستم ایران. مردم به وجدان جمعی معتقد هستند و باید معتقد باشند. بعضی‌ها می‌گویند در سیستم ما آنچه که هست وجدان جمعی واقعی مردم نیست آن چیزی که باید معتقد بود شرع ثابت است حتی اگر به این نتیجه برسیم که شهادت زن و مرد باید برابر باشد ولی چون برای این نگرش وجدان جمعی راهکاری وجود ندارد بنابراین به هیچ جایی نمی‌رسیم. نظر شما درباره این مسئله که واقعا وجدان جمعی در جامعه لحاظ می‌شود یا نه چیست؟

بحثی را که مطرح کردم برای حل همین معضل بود. شما ممکن است معتقد باشید که انسان دارای چنین حقوقی است و باید باشد و این راه و روشی است که انسان را به سعادت می‌رساند و باعث بهروزی انسان می‌شود. یکی این است که شما ببینید انسان‌ها چه چیزی را موجب رستگاری خویش می‌دانند و ممکن است انسان‌ها در انتخابشان اشتباه کنند اشکال ندارد. برای ما در نظام حقوق بشر، آنچه که مهم است چیزی است که انسان‌ها آن را موجب فلاح خویش می‌دانند و اصلاً بحث ما این نیست که شرع صحیح می‌گوید یا غلط. فرض می‌کنیم شرع تمام احکامش صحیح است وقتی ما می‌توانیم بگوییم که در جامعه ملی مشکلی با حقوق بشر نداریم که اصل را بر تعیین سرنوشت افراد قرار دهیم، یعنی قبول کنیم که ممکن است جامعه راه خطا را انتخاب کند. انسان آزاد است ممکن است راه خطا را انتخاب کند انسان یعنی همین. چون در اینجا اینکه شرع چیست و چه چیزی موجب رستگاری انسان شود می‌تواند مورد اختلاف نظر قرار می‌گیرد. نهایتاً چه کسی باید بگوید کدام راه صحیح است؟ مقبول‌تر به نظر می‌رسد که تمام افراد جامعه تأیید کنند که کدام راه صحیح است و مبنای حقوق بشر نیز همین است. البته آزادی انسان به معنای هرج و مرج نیست؛ آزادی محدودیت‌هایی را دارد؛ حقوق دیگران را دارد، بحث نظم اجتماعی را دارد، بحث رفاه را دارد. آزادی در مفهومش محدودیت دارد، آزادی در حالت طبیعی هیچ محدودیتی ندارد ولی در حالت اجتماعی محدودیت دارد. لذا از همین الان مشخص شود که آزادی به معنای بی‌بند و باری و... نیست، یعنی اینکه آزادی

انطباق محتوای قوانین با ارزشهای مورد قبول جامعه کرده ام اولین ویژگی ذاتی دولت قانونمدار ماهوی بود. ویژگی بعدی وضوح قوانین است، و ویژگی بعدی قابل پیش بینی بودن اعلانات و انتشار آنها است. سؤالی را مطرح کردید که مصوباتی است که منتشر نمی شوند پس چی؟ در یک جامعه قانون مدار، رابطه بین دولت و شهروند رابطه دو سویه است یعنی همانطوری که دولت نسبت به شهروند حق دارد شهروند هم نسبت به دولت حق دارد. یعنی شهروند تکلیفی دارد و در مقابل تکلیف، حقی دارد. بنابراین باید از حقوق و تکالیفش آگاه شود شما نمی توانید چیزی را از یک شهروند مطالبه کنید به عنوان تکلیف اجتماعی قبل از اینکه آن را به صراحت و روشنی اعلام کرده باشید. پس همانطور که قبلاً گفتم اگر شما اساساً بگویید که مصوبه شورای عالی امنیت ملی برای مطبوعات ممنوعیت ایجاد می کند یا اینکه برای شهروند آن فلان ممنوعیت را ایجاد



می کند ولی منتشر نشده است، در یک دولت قانونمدار این حالت اصلاً قابل تصور نیست. این گونه مصوبات باید منتشر شوند و با صراحت و روشنی به اطلاع همگان رسانده شوند تا شهروند بداند حقوق و تکالیفش چیست. هیچکس نمی تواند در خفا تکلیفی را برای شهروند ایجاد کند و محدودیتی ایجاد کند و از شهروند انتظار داشته باشد که آن را اجرا کند. این گونه رابطه، رابطه حقوقی نیست. رابطه انضباطی است. ببینید دولت ها باید از هم تفکیک شوند دولت های انضباطی داریم و دولت های قانون مدار. در دولت های قانون مدار، رابطه بین «شهروند» و «دولت» رابطه دو سویه است. ولی در دولت های انضباطی رابطه بین دولت و افراد رابطه «آمر» و «مأمور» یا ارباب و رعیت است یعنی دستوراتی از طرف آمر (حاکم) وضع می شود. همه ملزم به رعایتش هستند اما در مقابل این ضوابط و تکالیفی که برای افراد ایجاد می شود حقی برای آن ایجاد نمی شود. یعنی

این گونه دولت ها، دولت های تکلیف مدار هستند در حالیکه دولت های قانون مدار دولت های حق - تکلیف مدار هستند. ما باید بیشتر توجه داشته باشیم که دولت را از تکلیف مداری به حق تکلیف مداری سوق دهیم. امروزه هیچ دولتی پیدا نمی شود که تابع ضوابط نباشد. اما آنچه حائز اهمیت است ماهیت و جنس این ضوابط است.

در دولت های استبدادی و دولت های دموکراتیک، در هر دو ضوابطی برای شهروندان حاکم است، اما فرق دولت های استبدادی با دولت های دموکراتیک در این است که در دولت های دموکراتیک رابطه بین دولت و شهروند رابطه حقوقی است یعنی رابطه بین مردم و دولت از طریق قواعد حقوقی برقرار می شود (دو سویه) ولی در دولت های استبدادی رابطه بین دولت و رعایا رابطه انضباطی است تعیین رابطه بین دولت و رعایا از طریق ضوابط انضباطی که رابطه ای یک سویه است برقرار می شود.

این مسئله یعنی ویژگی های ذاتی قانون اهمیت اساسی دارد. شما باید قواعدی را وضع کنید که از این ویژگیهای خاص برخوردار باشد. در اینجا می خواهم از فرصت استفاده کنم و بر یک مسئله اجرایی تأکید کنم. مشکل ما و به عبارتی مشکل اساسی ما در نحوه وضع مقررات است. ممکن است شما در وهله اول بگوئید یک مسئله صرفاً حقوقی است و به حقوق بشر ربطی ندارد. اما این چنین نیست. نحوه وضع مقررات می تواند باعث شود که شهروندان از بخشی از حقوقشان محروم گردند، چه آزادی ها باشد چه حق مالکیت باشد، آزادی مطبوعات باشد، آزادی انتخابات باشد، آزادی تحصن باشد آزادی اجتماعات باشد، در ارتباط با فرزندان باشد و...

اگر در نظام حقوقی، ساز و کارهای وضع قانون، مناسب نباشد نمی توانید یک دولت قانون مدار توسعه یافته داشته باشید. در نظام ما سازوکارهای وضع قانون از مشکلات اساسی برخوردار است و تاهنگامی ما این مشکلات را رفع نکنیم نمی توانیم یک نظام حقوقی کارآمد که در آن حقوق بشر به خوبی شناسایی و تضمین گردد داشته باشیم. برای اینکه نظام قانون گذاری، کارآمد باشد باید که سه ضلع مثلث شکل طبیعی خودش را داشته باشد؛ یک ضلع آن دولت است، در دولت معاونت حقوقی ریاست جمهور نقش اساسی در نوسازی حقوقی دارند و بعد مراکز پژوهشی که وابسته به این معاونت هستند. یک ضلع دیگر مجلس است. در لایه اول نمایندگان مجلس در لایه دوم کمیسیون های مجلس و در لایه سوم مرکز پژوهش های

مجلس است. در ضلع سوم که اصلاً به آن توجه نمی شود و باید به آن توجه شود نقش دیوان عدالت اداری در فرایند وضع مقررات است در صورتی که در کشور به اصلاح فرایند و روش وضع قوانین و مقررات به عنوان یک مجموعه توجه نشود ما هیچوقت دارای قواعد کارآمد نخواهیم بود و نبود قواعد کارآمد باعث نقض حقوق بشر خواهد شد. تورم قوانین، قوانین متعدد و متعارض و ناقص سردرگمی مدام مسئولین اجرایی و مردم در رابطه با قوانین که بسیاری از آنها عمر بسیار کوتاه دارند و باعث سردرگمی همه می شود.

شهروندان و در بسیاری موارد حتی نهادهای حکومتی به صورت دقیق و روشن نمی دانند باید به کدام متن یا منصوبه جهت آگاهی از حقوق و تکالیف خود رجوع کنند و این مسأله منتهی به نقض حقوق شهروندان می شود. پس اصلاح فرایند قانون گذاری باید مورد توجه قرار گیرد. هم نهاد ریاست جمهوری باید به فکر اصلاح ساختار خودش باشد و هم مجلس در فکر اصلاح ساختار کمیسیون ها و ایجاد لجستیک مناسب قانون گذاری از طریق مرکز پژوهشها باشد و همچنین نقش دیوان عدالت اداری مورد توجه قرار گیرد و این دیوان با این رویکرد بازسازی، نوسازی و تغییر سازماندهی شود هم از نظر نیروی انسانی و پرسنل و هم از نظر آموزش آنها و هم نقشی که دیوان در نظام حقوقی دارد تا بتوان این مثلث را به صورت مشخص ترسیم کرد و کارایی لازم را داشته باشد.

اگر در داخل کشور، احساس بی عدالتی شود یعنی اینکه قواعد و مقررات که وضع می شود منطبق با وجدان جمعی نباشد یا این قواعد وضع شده اجرا نشوند و در نتیجه بی عدالتی وجود داشته باشد، طبیعتاً در این جامعه مواردی وجود خواهد داشت که نقض حقوق بشر تلقی می شوند و سازمان های بین المللی در مقابل انسان هایی قرار خواهند گرفت که مطالبه حق خودشان را می کنند و در این جا چون دولت به عنوان اولین محور، موظف است که حقوق شهروندان نقض نشود ولی وظیفه خود را انجام نمی دهد یا قادر به انجام آن نیست، سازمان های بین المللی مداخله می کنند و در اینجا هر گونه مداخله ای مشروع است و هیچکس نمی تواند عمل سازمان های بین المللی را حتی اگر با پس زمینه های سیاسی هم باشد مذموم بداند. ما نمی خواهیم بگوییم که حقوق بشر، آغشته به مسائل سیاسی نیست، همیشه مسائل سیاسی بوده و هیچ نظام بین المللی اصلاً همینطور است. هیچ نظام حقوقی پیدا نمی کنید که از مسایل سیاسی کاملاً منفک باشد. مسائل سیاسی، جناح بندی های سیاسی همیشه مؤثر است.

در تفسیر قواعد هم مؤثر است. هرکسی که یک قاعده را تفسیر می‌کند با مجموعه‌ای از ذهنیت‌های سیاسی، دینی، مذهبی، اخلاقی آن قاعده را تفسیر می‌کند، اما مسئله این است که در نظام‌های داخلی، معمولاً به دلیل ساختارهای تکامل یافته اش افراد نمی‌توانند از حدی عبور کنند. یعنی تمام صلاحیت‌های گزینشی در تفسیر به حدودی محدود می‌شوند. در نظام بین‌المللی این حد بازتر است. یعنی برای صلاحیت‌های گزینشی زمینه ظهور بیشتری وجود دارد و شاید سیاست جایگاهی داشته باشد اما این نیست که مسائل صرفاً جنبه سیاسی داشته باشد. اگر ما بخواهیم از این فرض حرکت کنیم و موضع‌گیری جامعه بین‌الملل را در خصوص حقوق بشر تحلیل کنیم. خودمان را گول زده ایم، یعنی نصف واقعیت را دیده‌ایم و تمام واقعیت را ندیده‌ایم. در جامعه‌ای که مردم معتقد به نقض حقوق بشر هستند و مطالبات روشن و مشخص دارند و یک نیروی فعال اجتماعی وجود دارد که این مطالبات را حمایت می‌کند، در این جاست که شما نمی‌توانید ادعا کنید ادعای نقض حقوق بشر صرفاً ناشی از برخورد گزینشی برخی از کشورها خصوصاً کشورهای غربی با مسئله حقوق بشر است شما در عرصه داخلی با حقوق بشر مشکل دارید و این مشکل به نوعی مداخله جامعه بین‌المللی را مشروعیت می‌بخشد. شما فرض کنید در کشور عربستان خیلی مشکل ندارید چون در کشور عربستان مردم مطالبه زیادی ندارند. یک اپوزیسیون قوی وجود ندارد یک قشر اجتماعی قوی وجود ندارد که مطالبه حقوقی کند که دولت تأمینش نمی‌کند، اما در کشوری مثل ایران متفاوت است. در کشوری مثل ایران، طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی وجود دارد که بخشی از مقررات حاکم را مغایر با حقوقشان می‌دانند، به هر حال سازمان‌های بین‌المللی هم امکان مداخله بیشتری دارند و نباید شما بگوئید مداخله شان کلاً نامشروع است تا آنجایی که منطق با خواست اجتماعی باشد حمایت از این مطالبات مشروع است.

● این نتیجه را گرفتید که امروزه حقوق بشر، دیگر موضوع بین‌المللی است و رفتار دولت با شهروندان، موضوع صرفاً داخلی نیست یعنی جامعه بین‌المللی حق دارد در این موضوع دخالت کند این مد نظرتان هست؟ کاملاً صحیح است. این از کجا آمده؟ از آن جا آمده که جامعه بین‌المللی شکل گرفته، دولت‌ها از اجزای جامعه بین‌المللی هستند و این دولت‌ها در تعامل با همدیگر پذیرفته‌اند که قواعد و ارزشهای در جامعه بین‌الملل وجود دارند که صرفاً در حاکمیت داخلی

کشورها خلاصه نمی‌شوند. در واقع، همانطور که در یک جامعه ملی، هنجارها مشخص می‌شود، قواعد و ارزش‌ها مشخص می‌شود، در کنار جامعه ملی، جامعه بین‌المللی هم وجود دارد که این جامعه بین‌المللی ساخت خودش را دارد، قواعد و ارزش‌های خودش را دارد. این جامعه بین‌المللی ارزش‌هایی را از ارزش‌های جهانی حقوق بشر قلمداد کرده و در عین حال قبول کرده که این ارزش‌های جهانی باید در تمام کشورهای رعایت شود و اگر رعایت نشود تحت شرایطی جامعه بین‌المللی حق دخالت دارد و عکس‌العمل‌هایی را می‌تواند نشان دهد. پس ببینید ما الآن در مقابل چنین وضعیتی قرار داریم می‌خواهیم در جامعه بین‌المللی زندگی کنیم یا نه؟ درست به مانند حکایت آن فردی که باید موضع خود را در جامعه ملی نسبت به نظام حاکم تعیین کند و دیدیم اگر نظام را قبول نداشته باشد، سه راه حل در مقابل قرار داشت؛ یک فرد در داخل جامعه ملی یا یک دولت در یک جامعه بین‌المللی. شما ممکن است معتقد باشید که جامعه بین‌المللی، آن چه را که تحت عنوان ارزش‌های جهانی عنوان می‌کند ارزش‌های جهانی نیست یا ارزش‌های خوبی نیست، یعنی شما ارزش‌های بهتری را برای ارائه دارید در اینجا همان سه راه حل وجود دارد. یکی اینکه شما از جامعه جهانی خارج می‌شوید و تنها زندگی می‌کنید یا اینکه با آن تعارض پیدا می‌کنید و علیه آن می‌جنگید، به امید آنکه نظام جدیدی را ایجاد کنید یا اینکه در داخلش باقی می‌مانید و در تعامل قرار می‌گیرید، در عین حال که آن ضوابط را اجرا می‌کنید سعی می‌کنید که جامعه جهانی پیشرفت و توسعه پیدا کند، اگر که شما ایده و فکری دارید، آن فکر در شکل‌گیری ارزش‌های جهانی مؤثر واقع شود. در اینجا جاست که بحث مردم سالاری جامعه بین‌المللی هم مطرح می‌شود. حقوق بشر باید آئینه همه ملل باشد حقوق بشر نمی‌تواند آئینه بخشی از دنیا باشد. هر فردی در هر نقطه دنیا باید بتواند چهره خودش را در آن ببیند. نظام بین‌المللی کنونی ما به اندازه کافی دموکراتیک نیست؛ شکل‌گیری ارزش‌های حقوق بشر هم به همین ترتیب با تعامل همه ملت صورت نگرفته است ولی الآن شما مجموعه‌ای از اسناد بین‌المللی دارید که مورد تأیید بسیاری از کشورها قرار گرفته است. لذا در اینکه این‌ها جزئی از ارزش‌های جهانی هستند تردید کمتری وجود دارد. رعایت این ارزش‌ها برای تمام کشورهای دنیا لازم است، حالا ممکن است شما در داخل کشور

خود مشکل جدی احساس نکنید یا ادعای نقض حقوق بشر از جانب شهروندان وجود نداشته باشد، ولی با وجود این، بعضی از قوانین و مقررات یا رویه‌های شما کاملاً منطبق با قواعد بین‌المللی حقوق بشر نباشد، همان طور که گفتیم تجربه نشان می‌دهد در این حالت جامعه بین‌المللی برخورد خیلی سختی با شما نمی‌کند، ولی به هر حال این موارد می‌تواند به عنوان نقض حقوق بشر قلمداد شود. این موارد اختلاف، یعنی تفاوت‌های فرهنگی و تمدنی می‌تواند از طریق مشارکت شما در ایجاد استانداردهای بین‌المللی تعدیل شود. البته این امر یعنی مشارکت مؤثر کشورهای جهان سوم یا کشورهای که فرهنگ آنها متفاوت از فرهنگ غربی است، مستلزم آن است که جامعه بین‌المللی نیز دموکراتیزه شود. اگر جامعه بین‌المللی به دنبال این است که حقوق بشر

واقعاً جهانی داشته باشیم باید امکان مشارکت را برای مردم کشورها فراهم کند. بخشهایی مثل یونسکو، یونسف و قسمتهای مختلف سازمان ملل متحد باید این وسیله را فراهم کنند که اندیشمندان کشورهای جهان سوم، آنهایی که فکر می‌کنند تمدن‌های غنی و خاص دارند و حرفی برای گفتن دارند بتوانند آن را در سطح جهانی عرضه کنند و این تفاوت‌ها مورد قضاوت افکار عمومی جهان قرار بگیرد تا مشخص شود که آیا این فرهنگ یا هنجارها مغایر با آن ارزش‌های جهانی هست؟ آیا آنها نقض حقوق بشر است یا نه؟ با توجه به اینها حقوق بشر چهره جدیدی پیدا می‌کند و تعمیق می‌یابد. در اینجا جاست که تعامل ایجاد می‌شود. اگر امکان گفتگو فراهم شد می‌توانیم به یک نتیجه مثبت برسیم. اگر یک برخورد صرفاً منفی بکنیم و بگوئیم این نظام ساخته و پرداخته غرب است، بنابراین بر ما تحمیل شده و هدف اصلی اش شکست انقلاب ماست ما به نتیجه‌ای

نمی‌رسیم. الآن واقعیت جامعه بین‌المللی نشان می‌دهد از طریق سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی، این تبادل افکار به صورت آزادانه بین افراد از میان نهاد تمدن‌های مختلف در جهان صورت می‌گیرد. همه این افراد به یک سری از ارزش‌ها واقعا اعتقاد دارند. شما اگر نگاه کنید، در جامعه خودمان، معمولا مردم ما به بسیاری از این ارزش‌ها اعتقاد دارند. دموکراسی یکی از این‌هاست، شما الآن مردم کشور ما را نگاه کنید هیچکس نمی‌گوید دموکراسی بد است، هیچکس با هیچ ذهنیتی نمی‌گوید دموکراسی بد است؛ یعنی نمی‌تواند بگوید بد است. حالا دموکراسی یک روش است، ولی به عنوان یک ارزش بدیهی در جامعه تلقی می‌شود و هیچکس نمی‌تواند بگوید من موافق دموکراسی نیستم، من مخالف دموکراسی هستم. ریشه در این است که اگر دموکراسی را در جامعه مستقر کنیم مشخص می‌شود که افکار عمومی جامعه چیست و دولتی که با اتکا بر افکار عمومی جامعه‌اش ایجاد شده، مشروعیت پیدا می‌کند که از طریق کشور‌های دیگر شناسایی شود و انتظار داشته باشد در ایجاد استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر و گلا نظام بین‌المللی مشارکت مؤثر داشته باشد. اگر جامعه دموکراتیک نباشد و به زور بر مردمش حکومت کند، کشورهای دیگر چرا باید اجازه بدهند از طرف مردمش صحبت بکنند چرا باید به حرف‌هایش ترتیب اثر بدهند؟ آیا الآن ما قبول می‌کنیم که صدام حسین از جانب مردمش صحبت کند؟ صدام حسین چگونه می‌تواند از جانب مردمش صحبت کند و بگوید مردمش این انتظار بر فرهنگ و تمدن ما دارند؟ به چه دلیل و عنوانی، در اینجا

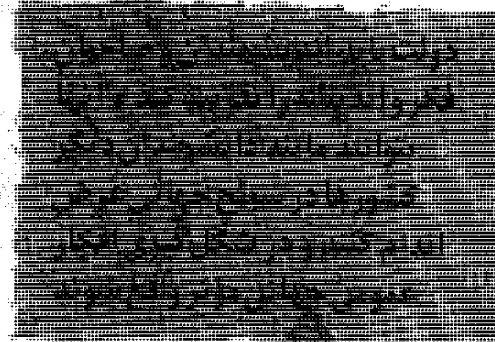
از طریق گفتگوی بین دولت‌ها نهادینه نمی‌کند بلکه ملل دولت‌ها را هم وارد عمل می‌کند. گاهی اوقات هست که ما می‌توانیم بگوییم که این دولت‌ها آمدند و هر چه دلشان خواست گفتند ولی سازمان‌های غیر دولتی که وارد عمل می‌شوند شما مردم را مستقیما در مقابل خود دارید. تأثیر اساسی سازمان‌های غیر دولتی در شکل‌گیری استانداردهای حقوق بشر است. اگر این عواملی را که بر شمرده کنار هم بگذاریم به این کلمه می‌رسیم که اول باید نظام حقوقی خود را اصلاح کنیم. یعنی باید حداقل دولت قانون مدار صوری را ایجاد کنیم، سلسله مراتب منابع منقح و روشن شود و نظارت‌ها نیز گسترده و مؤثر شوند، در عین حال نظام قانون‌گذاری را اصلاح کنیم. مجموعه‌ای از قوانین و مقررات پایدار، مناسب و همساز داشته باشیم و بعلاوه این قواعد، ریشه در نظام ارزشی مردم داشته باشد. دموکراسی در کشور به عنوان یک اصل اساسی پذیرفته شود. در این جاست که کشور ما باید بتواند به عنوان یک کشور با تمدن و فرهنگی غنی در سطح جهانی با جامعه بین‌المللی در تعامل قرار گیرد و در استاندارد سازی بین‌المللی مشارکت کند. دولت باید اندیشمندان و صاحبان فکر و اندیشه را تقویت کند تا آنها بتوانند مانند دانشمندان دیگر کشورها در سطح جهانی عرض اندام کنند و در شکل‌گیری افکار عمومی جهانی مؤثر واقع شوند. اگر ما این کار را انجام ندهیم نمی‌توانیم در جامعه بین‌المللی جایگاهی داشته باشیم و همیشه با نظام بین‌المللی حقوق بشر مشکل خواهیم داشت، و برخورد گزینشی جهان با ما گوش شنوای زیادی نخواهد داشت.

در بحث بین‌المللی، دو چالش خیلی مهم مطرح است یکی مورد افغانستان است که سازمان ملل بعد از القاعده قطعنامه صادر می‌کند و دولت جدید را ملزم می‌کند که از جمله حقوق بشر را رعایت کند. فکر می‌کنید مورد افغانستان تا چه حد می‌تواند چالش مشابه را برای ما ایجاد کند؟ یعنی شورای امنیت - سازمان ملل متحد ایران را ملزم بکند که چنین کاری انجام دهد؟ منظور این است که آیا علت اصلی عدم پذیرش طالبان به عنوان رژیمی که بالغ بر ۹۰ درصد خاک افغانستان را به اشغال خودش در آورده و چند سال حکومت مؤثر را در آن کشور داشت آیا عدم رعایت حقوق بشر نبوده؟ در وهله دوم این سؤال مطرح می‌شود که اگر چنین است آیا نمی‌تواند چالش جدی برای جمهوری اسلامی ایران در سال‌های آتی باشد؟ اگر واقع بینانه بخواهیم نگاه کنیم مسئله

عکس‌العملی که آمریکا نسبت به افغانستان نشان داده بیش از آنکه مسئله حقوق بشر باشد مسئله سیاسی - استراتژیک آمریکاست و مسئله حقوق بشر در درجه کاملاً دوم قرار دارد. ولی این نتیجه نباید گرفته شود که نظام طالبان دارای افکار عقب مانده نیست و کاری که انجام داده نقض حقوق بشر نیست. سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی نسبت به نقض شدید و سیستماتیک حقوق بشر در افغانستان حساس بوده و رعایت این حقوق را خواستار هستند. حالا این بحث پیش می‌آید که سازمان ملل متحد تا کجا می‌خواهد پیش برود؟ این یک مسئله اساسی است. من فکر می‌کنم بحث افغانستان بحثی کاملاً سیاسی است. بهتر است سؤال را این طور مطرح کنیم که سازمان ملل متحد تحت چه شرایطی برای تضمین حقوق بشر در کشورها مداخله می‌کند و تا کجا می‌تواند پیش برود؟ آیا ممکن است روزی به علت نقض حقوق بشر به ایران نیرو اعزام کند؟ به نظر می‌رسد که این مسئله اگر در ایران صورت بگیرد به عنوان مسئله سیاسی خواهد بود. یعنی اگر سازمان ملل بخواهد در ایران برای تضمین حقوق بشر مداخله کند باید در بسیاری از سایر کشورها دیگر هم مداخله کند از جمله کشورهایی که خیلی هم هوادار دولت آمریکا هستند و آمریکا هم از آنها حمایت می‌کند.

آیا عدم رعایت حقوق بشر و بی‌محلی درباره پاره‌ای از اقوام، به خصوص اقوام مرزی نمی‌تواند زمینه دخالت خارجی را فراهم کند آیا واقعا بین حفظ صلح و رعایت حقوق بشر رابطه عمیقی برقرار است، بنابراین اگر واقعا به سوی حرکت کنیم که حقوق این اقوام رعایت شود زمینه برای مداخله بشردوستانه خارجی از بین خواهد رفت؟

اگر بخواهیم امنیت ملی داشته باشیم باید در جامعه‌ای که دارای اقوام متعدد است سیستمی اعمال شود که در آن، تمام اقوام خودشان را در اداره حکومت سهیم بدانند. اگر خودشان را سهیم ندانند امنیت ملی متزلزل می‌شود زیرا نیروی گریز از مرکز در این اقوام افزایش پیدا می‌کند و زمینه خوبی برای انجام تحریکات خارجی و تمایلات جدایی طلبی اقوام فراهم می‌شود. در کنار مسئله حقوق بشر، بحث رعایت حقوق اقلیت‌ها مطرح است و یکی از بحث‌های مهمی را که باید به آن توجه شود بحث اقلیت‌هاست. مسئله تنها این نیست که قوانینی داشته باشیم که تبعیض آمیز نباشد یا مغایر با حقوق اقلیت‌ها نباشد، بلکه مسئله این است که خیلی اوقات قوانین به صورت عادلانه و مساوی حقوق



و مردم دیگر جهان آن را قبول کنند؟ بنابراین اول دولت باید وجه دموکراتیک داشته باشد و واقعا نماینده مردم خود باشد تا در جامعه بین‌المللی هم حق اظهار نظر پیدا کند. جامعه باید دموکراتیک باشد و همه مردم بتوانند اظهار نظر کنند. اثر مهم سازمان‌های غیر دولتی هم در این است که دموکراسی را فقط

تکالیفی را برای اقلیت‌ها در دیگران (اکثریت) وضع می‌کند اما این مسئله یعنی رعایت حقوق اقلیتها در بعد اجرائی هم باید مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر حقوق اقلیت‌ها سه بعد دارد: اول قوانین و مقررات، دوم رفتار با اقلیت‌ها یعنی چگونگی اعمال قوانین و مقررات، سوم وضعیت کلی اقلیت‌ها در بعد قوانین و مقررات، مشکل اساسی نظام حقوقی ما با اقلیت‌های دینی است، خصوصاً ادیان که مورد شناسایی قانون اساسی، قرار نگرفته‌اند. یعنی در رابطه با اعتبار ادیان بعضی مقررات ما از دیدگاه نظام بین‌المللی حقوق بشر تبعیض آمیز تلقی می‌شود. اما در رابطه با سایر اقلیت‌ها نژادی و غیره، از نظر صرف قوانین و مقررات مشکل اساسی وجود ندارد. اما از بعد اجرائی یعنی اعمال قوانین و مقررات مشکل رعایت حقوق اقلیت‌ها منحصر به اقلیت‌های دینی نیست و گاهی نحوه اجرای قوانین و مقررات تبعیض آمیز است. نمونه بارز آن سهم ناچیز اقلیت‌ها در مدیریت کشور است. از بعد سوم، وضعیت کلی اقلیت‌ها اصولاً آنها را در وضعیتی قرار می‌دهد که نیاز به حمایت‌های ویژه دارند. یعنی برای آنکه بتوانیم آنها را از وضعیت نامساعد خارج کنیم باید به وضع مقررات تبعیض آمیز نسبت به نفع آنها اقدام کنیم. مثلاً اختصاص دادن حداقل سهمی از پست‌های مدیریتی برای اقلیت‌ها در برخی استان‌ها.

● دومین چالشی که وجود دارد مرز بین حقوق بشر دوستانه در تعیین سرنوشت وضعیت فلسطین، اسرائیل و حمایتی که ایران از گروه‌های جهادی انجام می‌دهد است، از این زاویه شما این حمایت‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ابتدا از نظر فنی توضیح دهم. نظام بین‌المللی اجزای متعدد و مختلفی دارد که ممکن است در بعضی از حالت‌ها ظاهر و بصورت موقت در تعارض با یکدیگر قرار گیرند. فرضاً در حقوق بین‌الملل دو قاعده آمده وجود دارد. قاعده اول اصل تعیین سرنوشت است، یعنی کلیه ملل حق دارند آزادانه سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را تعیین کنند. نقض این حق، جنایت بین‌المللی تلقی می‌شود. در عین حال در حقوق بین‌الملل قاعده آمده دیگری وجود دارد به نام منع توسل به زور. حال در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا یک ملت تحت سلطه می‌تواند برای تحقق حق تعیین سرنوشت خود، قاعده آمده منع توسل به زور در روابط بین‌الملل را نقض نموده و با به کارگیری زور و نیروی نظامی و اسلحه این حق را استیفای نماید؟ پاسخ این است که در چنین شرایطی یک قاعده برای تحقق

قاعده دیگری موقتاً نادیده گرفته می‌شود، به شرط آنکه هسته سخت آن قاعده آسیب نبیند. مثلاً کمک به نهضت‌های آزادی بخش مجازات به شرط آن که منجر به تجاوز به کشور دیگر نگردد کمک به نهضت‌های آزادی بخش تا حدودی که منجر به آسیب به هسته سخت حقوق بشر نگردد قابل توجیه است. کمک به نهضت‌های آزادی بخش همیشه باقی نیست و با اعتراض دولت سلطه گر مواجه می‌گردد، ولی دولت‌هایی که به این گونه نهضت‌های کمک می‌کنند باید در صحنه بین‌المللی کار سیاسی انجام دهند و در عین حال مراقب باشند که نهضت‌های آزادی بخش که مورد حمایت قرار می‌گیرند قواعد آمده حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه را نقض نکنند.

● جمهوری اسلامی ایران در زمینه رعایت حقوق بشر در عرصه بین‌المللی چه نگرانی‌هایی باید داشته باشد و در چه صورتی امکان دارد اتهام نقض حقوق بشر به ایران باز گردد و حتی نظارت ویژه از سر گرفته شود؟

اصلاً این فکر را نکنید که اتهام نقض حقوق بشر از ایران رفع شده است. با اتفاقی که افتاده به هر حال ما توانستیم با یک رای بسیار نزدیک از فهرست نظارت ویژه حذف شویم. اروپا در صدد قطعنامه‌ای دیگر است که ایران را دوباره در فهرست قرار دهد. مسئله این است که شما اقدامات دموکراسی را در کشور تقویت کنید. اساساً هر چه قدر با تکیه بر دموکراسی در صحنه بین‌المللی مشخص شود که نظام حقوقی ما منطبق بر خواست مردم است، فشار و اتهام نقض حقوق بشر بر نظام ما کمتر خواهد شد؛ یعنی با همین مقرراتی که در قانون جزا و قانون مدنی وجود دارد که بعضی از آنها ممکن است مغایر با موازین حقوق بشر باشد، اگر دموکراسی رعایت شود و ملزومات آن در کشور رعایت شود، من فکر می‌کنم که فشار جامعه ملل بسیار اندک خواهد بود. شما دیدید که بعد از انتخاب آقای خاتمی دیدگاه جامعه ملل نسبت به ما تغییر کرد. ممکن است فکر کنید مسئله سیاسی است؛ ولی نه، مسئله این بود که برای بخش عمده‌ای از جهان، بعد دموکراتیک نظام بسیار تقویت شد و جامعه بین‌المللی معتقد شد که این مردم خواستار این حکومت هستند و به آن رأی داده‌اند. بنابراین این مسئله حائز اهمیت است دموکراتیزاسیون یعنی مردم‌سالاری باید به عنوان یک پروژه در ایران ادامه پیدا کند و اقداماتی که موجب تضعیف این فرایند است بررسی شود. مثلاً فرض بفرمایید اگر یک نفری صحبت می‌کند و به بهانه این صحبت قرار باشد که کشته شود یا از حقوقش محروم

شود، فرض کنید دادگاهها بخواهند مطبوعات را ببندند، افراد را به خاطر اظهار عقیده شان زندانی کنند، تفاسیر غیر اصولی از قوانین بکنند و بخشی از قوای حکومتی را که مشروعیت دموکراتیک نیز دارند دچار فلج کنند، این اقدامات موجب می‌شود که سازمانهای بین‌المللی در محکوم کردن دوباره ایران هیچ تردیدی نکنند. عنایت بفرمایید رابطه بین مطالبات مردم و حرکت بین‌المللی بسیار حائز اهمیت است. وقتی مطالبات دموکراتیکی در ایران هست و مردم می‌گویند حقوق ما دارد نقض می‌شود یا گزارش‌هایی را در این خصوص به سازمان ملل ارسال می‌کنند توجه مجامع بین‌المللی جلب می‌شود. جامعه بین‌المللی روی جامعه ما حساس است جامعه ما هم می‌خواهد این حساسیت وجود داشته باشد به خاطر این است که دوباره مسئله نقض حقوق بشر می‌تواند مطرح شود. لذا یکی از کارهای بسیار مهمی که وجود دارد که اگر انجام نشود قطعاً ایران در یک موقعیت سیاسی بسیار دشوار قرار خواهد گرفت، مسئله انتخابات آتی مجلس است که در انتخابات آتی مجلس، شورای نگهبان اختیاراً می‌تواند به حذف برخی از گروه‌های سیاسی ایران نماید، یعنی کاندیدای یک جناح را رد کند و اگر قوه قضائیه برخورد گزینشی نسبت به فعالان سیاسی انجام دهد، جامعه بین‌الملل دوباره متقاعد خواهد شد که عکس العمل سیاسی شدید نسبت به ایران نشان داده و این امر برای کشورهایی که برای منافع سیاسی و اقتصادی استراتژیک خود از موضوع حقوق بشر استفاده می‌کنند، فرصت بسیار مناسبی را ایجاد می‌کند تا ایران را تحت فشار قرار

دموکراتیزاسیون یعنی مردم‌سالاری باید به عنوان یک پروژه در ایران ادامه پیدا کند و اقداماتی که موجب تضعیف این فرایند است بررسی شود

دهند. مثل الآن که در اروپا و آمریکا، روی ایران اختلاف نظری وجود دارد؛ در ارتباط با اینکه ایران مورد حمله قرار بگیرد یا نه. اگر در ایران موارد نقض حقوق بشر زیاد شود و شدت پیدا کند موضع‌آنهايي که مخالف هستند در مقابل آمریکا بسیار ضعیف خواهد شد. چون افکار عمومی کشورهای اروپایی

آبادگی پیدا خواهد کرد که از اقدامات علیه ایران حمایت کنند و حتی دولت های خود را در این رابطه تحت فشار قرار دهند.

● آقای دکتر، این ها راهکارهای کلان و درازمدت است که اگر واقعاً به آن توجه شود و برنامه ریزی لازم انجام شود نتیجه بخش خواهد بود. اما ما نگرانی های مقطعی هم داریم مثل مجازات های تحقیر کننده که در برخی اوقات شدت می گیرد، یعنی صرف نظر از اینکه دموکراسی می تواند در بستر ۲۰ یا ۳۰ سال یا بیشتر باعث شود که نظام ما از مشروعیت داخلی و بین المللی لازم برخوردار باشد، الان راجع به اینها چه کار می توان کرد؟ آیا همگونی و هماهنگی در دستگاه قضائی وجود ندارد؟ بحث شفاف و اجرای علنی حدود در معابر و میادین، و یا برخوردهایی که تحت عنوان مبارزه با مفسد اجتماعی صورت گرفت، مدت ها رسانه های داخل و خارج را به خود مشغول کرد. می خواهم بگویم درست است که دموکراسی می تواند در پروژه کلان به ما کمک کند ولی در کوتاه مدت چه باید کرد؟

مسئله این است که کسی نمی تواند بگوید من برخوردهای اجتماعی در سطح شهر انجام می دهم بدون اینکه خواست مردم باشد. نیروهای پلیس، قوه قضائیه و... می گویند مردم تمایل دارند چنین چیزی صورت بگیرد. مزاحمت ایجاد شده برای ناموس مردم، مشکل ایجاد کرده و از ما تقاضا می کنند که عکس العمل صورت گیرد. اینها واقعیت دارد حرکت هایی ناهنجار انجام شده که ریشه در جایی دیگر دارد چرا جامعه ما به این وضعیت رسیده علت اصلی آن است که اجازه ندادیم نیاز جوانان به صورت صحیح و درست در

غیر منتظره از افکار عمومی روبرو شویم. رادیو و تلویزیون ملزم شود که افکار عمومی مردم را نشان دهد و مطبوعات از هر دسته همین طور رفتار کند و به مردم نگویند شما باید چه چیزی را بخواهید. مشکل ما این است که گاهی اصلاح طلب ها هم قبل از آنکه از مردم پرسند چه می خواهید، به آنها می گویند البته هرکسی وظیفه دارد و حق دارد تا آنجا که می تواند و فکر می کند صلاح جامعه است افکار عمومی را هدایت کند ولی باید در وهله اول ببینیم که افکار عمومی چه می گوید. در گام اول برای ایجاد بستر دموکراسی، گفتگو کردن لازم است گفت و گوی واقعی لازم است.

اگر اجازه بدهند که چنین واقعه ای رخ دهد فکر می کنم مسئله بهتر حل شود و معلوم می شود کاری که انجام شده مطابق با خواست مردم هست یا نه و چه راه حلی برای برخورد با این معضلات وجود دارد؟ آیا راه حلی پلیسی؟ یا راه حل نظامی؟ چه راه حلی می تواند مؤثر واقع شود؟ ما یک عزم سیاسی لازم داریم. اگر در کوتاه مدت قرار باشد هر دستگاهی، هر هر جایی که هست برای پیشبرد اهداف سیاسی خودش عمل کند، قطعاً به نتیجه نمی رسیم. شما ممکن است از یک جهت در انظار بین المللی پیشروی داشته باشید و چهره حقوق بشری شما بهبود پیدا کند اما از جایی دیگر اقداماتی عمده انجام شود که گام های مثبت را تخریب کند. راه حل، دموکراسی است اگر در جامعه ای، جوانی به طرز خاصی راه رفت که عرف جامعه آن را مغایر با نظم عمومی خود تلقی نکرد، یک عده نمی توانند به نام مغایرت با ارزش ها یا آن برخورد فیزیکی و خشونت بار کنند. دموکراسی همین را می گوید پوشش یا حجاب یا یکی از ابعاد نظم اجتماعی است این عرف جامعه است این وجدان جمعی است که حد ضروری پوشش را مشخص می کند. در خیتابان یا ۵ نفر برخورد کنید به عنوان مفسد اخلاقی و وجدان جمعی هم پشت سر این عمل شما نباشد یعنی عمل شما را تأیید نکنند، ممکن است بگویند جامعه ای منحرف شده، شاید حتی ادعا شما صحیح باشد ولی جامعه ای که تصمیم گرفته منحرف باشد را که شما نمی توانید با زور هدایت کنید و حق هم ندارید که با زور هدایتش کنید. من می گویم حق ندارید جامعه ای که تصمیم گرفته منحرف باشد را با زور به راه راست هدایت کنید.

● اگر بخواهیم مقایسه ای بین کشورهای توسعه نیافته در مورد پذیرش کنوانسیون های بین المللی داشته باشیم، با توجه به اینکه از ۲۵ کنوانسیون موجود ایران ۱۰ کنوانسیون

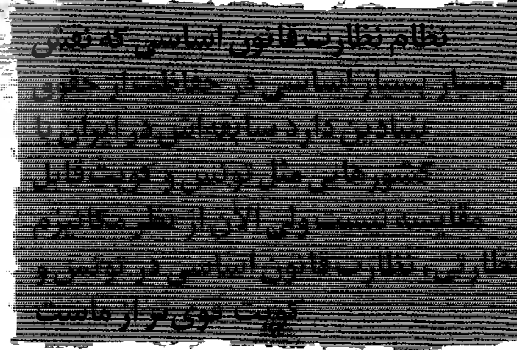
را پذیرفته، کدام کشور را در همراهی با تصمیمات حقوق بشر سازمان ملل جلوتر می بینید؟

کشورهای آفریقای شمالی. البته من فکر می کنم شما باید بیشتر به کشورهای مسلمان نگاه کنید چون ما کشورهای جهان سوم با دیدگاه های مختلف داریم. بعضی کشورهای جهان سوم هستند که همه کنوانسیون ها را پذیرفته اند، مشکل هم ندارند البته نه از نظر رعایت حقوق بشر بلکه از نظر پیوستن به کنوانسیون های حقوق بشری من فکر می کنم کشورهای آفریقای شمالی در این زمینه از ما جلوتر هستند و از نظر بین المللی آنها را بیشتر موافق و همراه با تلاش های سازمان ملل برای حمایت از حقوق بشر می دانند. مثلاً در میان کشورهای توسعه نیافته و اسلامی، حتی مراکش از ایران موفق تر بوده است.

● یعنی ایران باید خودش را در میزان پذیرش کنوانسیون های بین المللی با کشورهای آفریقای مقایسه کند؟

لازم نیست ایران را با کشورهای آفریقای مقایسه کنید. شما می توانید ایران را با بعضی کشورهای حوزه خلیج فارس هم مقایسه کنید. نظام نظارت قانون اساسی که نقش بسیار بسیار اساسی در حفاظت از حقوق بنیادین دارد سابقه اش در ایران با کشورهایی مثل تونس و کویت قابل مقایسه نیست ولی الان از نظر مکانیزم نظارتی، نظارت قانون اساسی در تونس و کویت قوی تر از ما است. ولی پویایی که در جامعه ما هست در خیلی از این کشورها نیست، حیاتی که در جامعه ما در حال جریان است و نیروهای موجود، در آن کشورها نیست.

بله پویایی که در کشور ما هست در کشورهای دیگر نیست ولی نباید فراموش کنیم در بسیاری از کشورهایی که از ما بسیار عقب تر بودند تحولات اجتماعی و فرهنگی اساسی رخ داده است. کشوری مثل قطر تا چند سال پیش اصلاً نمی دانست شورا چیست ولی در حال حاضر شورا دارند و خوب هم عمل می کنند کشورهایی بودند که اصلاً نظام حقوقی نداشتند. قانون اساسی نداشتند نظامات اجتماعی پیشرفته نداشتند، نظم اجتماعی معنای زیادی نداشت ولی امروزه طی مدت نسبتاً کوتاه صاحب قوانین اساسی، کدهای گوناگون و نظامات اجتماعی مناسب شده اند. البته یک بحث کنار این امر هست که گفتیم باید به آن توجه کنید و آن این است که بخشی از معضل حقوق بشر در ایران، بحث تعارض سنت و مدرنیته است که راه حل رفع این تعارض هم از طریق دموکراسی است. هیچ راه حل دیگری پاسخگو نیست. ورود مدرنیته به برخی کشورها، از جمله کشور ما



جای خود ظهور کند و این محرومیتها جایی غده و عقده می شود و به صورت ناهنجار بیرون می زند. به هر حال انسان جایز الخطا است. الان مهم این است که همه می گویند مطابق با نظر مردم رفتار می کنند. در حالی که اگر اجازه بدهند زمینه گفتگو فراهم شود و مردم نظر واقعی خود را بگویند شاید با چهره دیگر و حتی

اولاً سکتوریال یعنی بخشی و علاوه بر آن تحمیلی بوده است. یعنی کشورهای دیگر آمدند و به جهت نیازی که داشتند مدرنیته را وارد کشور ما کردند به عبارت صحیح تر مدرنیته را بر ما تحمیلی کردند. حتی مفاهیمی مثل دولت، وزارتخانه، مستخدم، اداره و همه از مفاهیم مدرن اند که وارد کشورهای ما می شود. این مدرنیته اجباری و تحمیلی و بخشی مورد قبول جامعه واقع نمی شود و با شکست مواجه می شود. در نقطه مقابل تلاشی هست برای استقرار سنت. این استقرار دوباره سنت هم تحمیلی است، باز هم موفق نمی شود. یعنی شما اگر نگاه کنید مدرنیته رضاخان هم اجباری بود، مثلاً می خواست حجاب را به زور از سر زنان بکشد. بعد از انقلاب چون آن مدرنیته شکست خورد، یک "بازگشت به خویشتن" خواست رخ دهد و بحث استقرار سنت بود که عده ای می خواستند سنت را در تمام ابعادش و از هر طریق حتی به صورت تحمیلی مستقر کنند. این هم جواب نداد. ولی ما هیچ راهی جز مدرن شدن نداریم جامعه ما باید به دنبال یک مدرنیسم بومی بگردد. یعنی باید به صورت بومی مدرن بشود و این هم تنها از طریق یک دیالوگ درون اجتماعی امکان پذیر است. یعنی باید در درون جامعه ایران امکان گفتگویی وجود داشته باشد. وجدان جمعی در بخش های مختلف شکل بگیرد و براساس این وجدان جمعی یک کشور مدرن ایجاد شود. مسئله اساسی این است که ما دو فاز را رابطه بین مدرنیته و سنت را طی کرده ایم. ابتدا وقتی مدرنیسم آمد و با اسلام و سنن مذهبی ما مواجه شده، تمایل به اسلامی کردن و سنتی کردن مفاهیم مدرن بود و در این رویکرد سعی می شود ارزش های فرهنگی مدرن، از جمله حقوق بشر در پرتو و در چارچوب فرهنگ سنتی تفسیر، تبیین و ارائه شود. این اولین تلاشی بوده که آنجا شده، به عنوان مثال، اصل برابری زن و مرد را در قالب آیات قرآن در خصوص یگانگی منشأ خلقت زن و مرد تحلیل می کنند و توجیه می کنند که ما برابری زن و مرد را داریم. در حقوق موضوعه کشورهای مسلمان، نماد بارز این جریان درج حقوق و آزادی های بنیادین مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر در قوانین اساسی برخی از این کشورهای است؛ یعنی شما قوانین اساسی برخی کشورها مسلمان از جمله خود ما را می بینید که در آن آزادی های بنیادین مورد شناسایی و تصریح قرار گرفته است. البته در خیلی از موارد، شرط عدم مغایرت با شرع به این اصول اضافه شده است. در پوستن معاهدات بین المللی حقوق بشر هم همین روش اعمال شده است. شما

می بینید بعضی از کشورهای اسلامی به معاهدات حقوق بشر ملحق شده اند با درج این شرط که مغایر با موازین شرع نباشد. بسیاری از کشورهای مسلمان، غیر از ایران، که به میثاق حقوق مدنی و سیاسی ملحق شدند این شرط را گذاشته اند. اگر شما اعلامیه حقوق بشر اسلامی که در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی در ۱۹۹۰ قاهره، تصویب شده را نگاه کنید، می بینید که همین روش و همین رویکرد با شدت دنبال شده است. اینکه هنگامی که میثاق عربی حقوق بشر ۱۹۹۴ تصویب شد، این بحث در مذاکرات مفصلاتی مطرح شد و نهایتاً در مقدمه این میثاق، انطباق مقررات حقوق بشر شناسایی شده در این سند تا شرح اشاره می شود. واقعیت عینی کشورهای مسلمان نشان می دهد که این روش به جهت آن که عموماً در طی آن به انطباق صورتهای اصول و ارزش های معنوی به دو فرهنگ و دو نظام حقوقی بسنده می شود، در حل دوگانگی بین سنت و مدرنیته تأثیر محدود دارد. شما در این فرآیند سعی می کنید صورتهای این دو فرهنگ و نظام را برهم منطبق کنید. در واقع شما قالب های حقوقی تان را با قالب های حقوقی مدرن منطبق می کنید ولی محتوای یکی نیست و چیز دیگری است و در بسیاری از موارد شما همان محتوای سنتی را در صورت واقعی مدرن عرضه می کنید، یعنی اگر از آزادی و برابری صحبت می کنید، هر دو از یک نهاد واحد صحبت می کنید، ولی محتوای آزادی و برابری شما با هم یکی نیست، دو چیز متفاوت است. فرض بفرمایید شما می آید و از نظارت قانون اساسی صحبت می کنید این یک نهاد مدون است و این نظارت قانون اساسی در دو نظام یک معنا نمی دهد؛ در یک نظام نهاد قانون اساسی و وظیفه اش حراست از آزادیهای بنیادین شهروندان است و ممکن است در نظام دیگر (نظامی که در صدد سنتی کردن یا اساسی کردن مدرنیته است) معنای دیگری بدهد. مثلاً فرض کنید وظیفه اصلی اش حمایت از شرع باشد. فرایند اسلامی کردن حقوق بشر که از قرن ۱۹ در کشورهایی مثل ما آغاز شده، خصوصاً کشورهایی که ارتباط نزدیکی تری با غرب داشتند، امروزه به تمام کشورهای مسلمان تسری پیدا کرده ولی مادر آغاز هزاره سوم هم هنوز در همان مرحله سنتی کردن حقوق بشر یا اسلامی کردن حقوق بشر باقی مانده، که این روش نخست است. روش دوم، مدرنیسم است یعنی مدرن کردن اسلام است و این بحثی بسیار جنجال برانگیز است. ارزش های سنتی در چارچوب ارزش های مدرن حقوق بشر تفسیر و تعبیر، بازسازی و نوسازی می شود. به عبارت دیگر، در این مرحله، اسلام با مقتضیات زمانه و مدرنیته سازگار می شود. البته سؤال اصلی این است که آیا اسلام می تواند مدرن

شود و آیا اصلاً آن اسلامی که مدرن می شود اسلام است؟ مدرنیسمیون اسلام با تفسیر استاتیک و تک صدایی امکان پذیر نیست. پس بر می گردیم به دموکراسی. اینکه اصولاً فرهنگ حقوق بشر با هیچ قرائت واحدی نه تنها از دین، بلکه حتی از دموکراسی و آزادی و حقوق بشر هم سازگار نیست. یعنی اصولاً با هیچ قرائت واحدی سازگار نیست. مسئله اساسی همین است. به هر حال ما هنگامی می توانیم حقوق بشر را با مقتضیات دینی خودمان انطباق دهیم که به عقل انسان باور داشته باشیم و به انسان صرفاً به عنوان عبد نگاه نکنیم، انسانی که حراً و آزاد است، آزاد نیست، حق انتخاب ندارد و اصولاً توانایی تشخیص خوب و بد را نخواهد داشت. رویکردی که می تواند منجر به مدرنیسمیون اسلام و انطباق میان اسلام و حقوق بشر شود تفکر عقل گرایانه است. اگر ما این مبنا را قبول کنیم، با توجه به تمایلات دینی غالب مردم کشورمان می توانیم به دموکراسی دست پیدا کنیم که این دموکراسی اولاً حافظ و شامل ارزش های اسلامی باشد و ثانیاً مغایرت با افکار عمومی جامعه خودمان نداشته باشد و ثالثاً حد اصطکاکش با نظام بین المللی حقوق بشر بسیار آندک باشد و یا اصلاً اصطکاک نداشته باشد. به هر صورت می تواند در تعامل مستقیم با نظام بین المللی و بر روند ایجاد و توسعه استانداردهای بین المللی حقوق بشر تأثیر بگذارد. این مسأله حائز اهمیت است و باید دریابیم که توانایی انسان را از درک خوبیها و بدیها بشناسیم و هر تفکری که این توانایی را برای بشر قائل نباشد مغایر حقوق بشر است و نمی تواند منطبق با حقوق بشر باشد. این که شما تمایلات دینی داشته باشید به هیچ وجه مغایر با حقوق بشر نیست ولی به شرط آنکه قبول داشته

رویکردی که می تواند منجر به

مدرنیسمیون اسلام و انطباق میان اسلام و حقوق بشر شود تفکر عقل گرایانه است. اگر ما این مبنا را قبول کنیم، با توجه به تمایلات دینی غالب مردم کشورمان می توانیم به دموکراسی دست پیدا کنیم.

باشیم که انسان می تواند حسن و قبح اشیا را درک کند و توانایی شناسایی آن را دارد و حق دارد براساس آن عمل کند. **آقای دکتر، تمامی ابعاد مسئله را مورد بررسی قرار دادید، متشکریم.** من هم تشکر می کنم و امیدوارم که خوانندگان نشریه نیز استفاده لازم را ببرند.